

استخدام‌یار دروس عمومی

• قابل استفاده داوطلبان کلیه آزمون‌های استخدامی

دستگاه‌های اجرایی، بانک‌ها، ادارات، وزارت بهداشت و شرکت‌های خصوصی

براساس منابع جدید ۱۴۰۴ آزمون های استخدامی

- درسنـامه جـامع همـراه بـا خلاصـه مباحث به انضمام نکات مهم آزمونی
- مجموعـه سوالات آزمونی ادوار گذشته با پاسخنامه کاملا تشریحی
- همراه با سوالات تألیفی براساس منابع جدید با پاسخنامه تشریحی
- ارائه آزمـون‌های خودسنجـی با پاسخنامـه کاملا تشریحـی

- زبان و ادبیات فارسی
- تسلط بر مبانی اسلامی – انقلابی
- زبان انگلیسی عمومی
- هوش و توانمندی‌های عمومی و ذهنی
- فناوری اطلاعات (مهارت هفتگانه ICDL)
- قوانین و مقررات اداری و استخدامی
- اطلاعات عمومی، دانش اجتماعی و حقوق اساسی
- آشنایی با قوانین بالادستی

دکتر علی صفیارپور و گروه مؤلفین

انتشارات اندیشه ارشد

فهرست

ادبیات فارسی

- **بخش ۱**منتخب نظم فارسی ۸
- بخش ۲منتخب نثر فارسی ۳۹
- بخش ۳منتخب واژگان فارسی ۶۱
- بخش ۴منتخب تاریخ ادبیات فارسی ۷۸
- بخش ۵منتخب مکاتب ادبی..... ۹۹
- بخش ۶منتخب دستور زبان فارسی ۱۰۸
- بخش ۷منتخب آرایه‌های ادبی..... ۱۲۰
- بخش ۸ منتخب مکاتب ادبی جهان..... ۱۲۸
- بخش ۹ تصحیح جملات..... ۱۳۹

آزمون خودسنجی شماره ۱ ..... ۱۵۳
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۱ ..... ۱۵۶
آزمون خودسنجی شماره ۲ ..... ۱۵۸
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۲ ..... ۱۶۰
آزمون خودسنجی شماره ۳ ..... ۱۶۲
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۳ ..... ۱۶۵
آزمون خودسنجی شماره ۴ ..... ۱۶۷
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۴ ..... ۱۷۱
نمونه سؤالات آزمون استخدامی ۱۷۳
پاسخنامه نمونه سوالات آزمون استخدامی ۱۹۳

تسلط بر مبانی اسلامی- انقلابی

ولایت فقیه ۲۰۶
سوالات ولایت فقیه ۲۱۷
پاسخنامه سوالات ولایت فقیه ۲۳۱
طرح کلی اندیشه اسلامی ۲۳۳
سوالات طرح کلی اندیشه اسلامی ۲۵۲
پاسخنامه طرح کلی اندیشه اسلامی ۲۵۶
جدال دو اسلام ۲۶۶
سوالات جدال دو اسلام ۲۹۲
پاسخنامه جدال دو اسلام ۳۰۳

آشنایی با قوانین بالادستی

بیانیه گام دوم ۳۵۷
سوالات بیانیه گام دوم ۳۶۹
پاسخنامه سوالات بیانیه گام دوم ۳۷۳
برنامه هفتم پیشرفت ۳۱۹

زبان انگلیسی

- گرامر مقدماتی ۳۷۷
- واژگان کتاب ۵۰۴ واژه ۴۰۹
- کتاب ۱۱۰۰ واژه ۴۲۷
- درک مطلب ۴۵۵

نمونه سوالات آزمون استخدامی ۵۰۲
پاسخنامه سوالات آزمون استخدامی ۵۰۹

هوش و توانمندی‌های ذهنی

- بخش اول حقوق اساسی ۵۲۰
نمونه سوالات آزمونی حقوق اساسی ۵۴۳
پاسخنامه نمونه سوالات آزمونی حقوق اساسی ۵۵۶
- بخش دوم: اطلاعات عمومی در خصوص هشت سال دفاع مقدس ۵۷۳
- بخش سوم: معلومات عمومی ۵۸۹
- بخش چهارم: توانایی‌های عمومی و ذهنی درک مطلب ۶۰۳
- بخش پنجم: توانایی‌های ذهنی در استدلال منطقی ۶۱۱
آزمون استدلال منطقی شماره ۱ ..... ۶۲۹
پاسخنامه آزمون استدلال منطقی شماره ۱ ..... ۶۳۲
آزمون استدلال منطقی شماره ۲ ..... ۶۳۳
پاسخنامه آزمون استدلال منطقی شماره ۲ ..... ۶۳۵
آزمون استدلال منطقی شماره ۳ ..... ۶۳۶
پاسخنامه آزمون استدلال منطقی شماره ۳ ..... ۶۳۹
آزمون استدلال منطقی شماره ۴ ..... ۶۴۱
پاسخنامه آزمون استدلال منطقی شماره ۴ ..... ۶۴۳
آزمون استدلال منطقی شماره ۵ ..... ۶۴۴
پاسخنامه آزمون استدلال منطقی شماره ۵ ..... ۶۴۶
سوالات هوش و اطلاعات عمومی ۶۴۷
پاسخنامه سوالات هوش و اطلاعات عمومی ۶۶۲
سوالات توانایی‌های ذهنی در حل مسئله ۶۶۴
پاسخنامه سوالات توانایی‌های ذهنی در حل مسئله ۶۶۹
سوالات هوش تصویری و تحلیلی ۶۷۳
پاسخنامه سوالات هوش تصویری و تحلیلی ۶۸۱
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۱ ..... ۶۸۷
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۱ ..... ۶۸۸
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۲ ..... ۶۸۹

پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۲ ..... ۶۹۰
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۳ ..... ۶۹۱
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۳ ..... ۶۹۳
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۴ ..... ۶۹۴
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۴ ..... ۶۹۵
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۵ ..... ۶۹۶
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۵ ..... ۶۹۷
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۶ ..... ۶۹۸
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۶ ..... ۶۹۹
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۷ ..... ۷۰۰
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۷ ..... ۷۰۱
هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۸ ..... ۷۰۲
پاسخنامه هوش استدلالی (کفایت داده) آزمون شماره ۸ ..... ۷۰۳
- بخش ششم قوانین و مقررات اداری ۷۰۴
- بخش هفتم: قانون تامین اجتماعی ۷۳۲

ICDL

- مهارت اول: مفاهیم پایه فناوری اطلاعات ۷۵۸
- مهارت دوم: آشنایی با شیوه استفاده از رایانه ومدیریت فایل‌ها ۷۶۸
- مهارت سوم: شیوه به کارگیری نرم افزار واژه پرداز ۷۹۲
- مهارت چهارم: شیوه کار با صفحه گسترده‌ها ۸۲۰
- مهارت پنجم: شیوه استفاده از نرم‌افزار پایگاه داده‌ها ۸۵۵
- مهارت ششم: شیوه کار با نرم‌افزار ارائه مطلب ۸۷۶
- مهارت هفتم: اطلاعات و ارتباطات ۹۰۰
نمونه سوالات آزمونی با پاسخ‌های تشریحی ۹۱۹
آزمون خودسنجی شماره ۱ ..... ۹۴۳
آزمون خودسنجی شماره ۲ ..... ۹۵۰

بخش اول

ادبیات فارسی

در این قسمت معنی ابیاتی مهم از متون برجستهٔ ادب فارسی مانند گلستان، بوستان، شاهنامه، کلیات شمس، دیوان حافظ، منطق‌الطیر و ... بررسی می‌شود.

***وان دفع گفتنت که: برو شه به خانه نیست وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست**
(کلیات شمس)

دفع گفتن: ردکردن، دفع کردن.

☑ **معنی:** اینکه تو مرا از درگاه شاه جهان می‌رانی و آن‌گونه که دربان با من ناز و تندی می‌کند، آرزوی قلبی من است.

***جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند**
(حافظ)

ملّت: کیش، آیین، مذهب

☑ **معنی:** ستیزه و پیکار هفتاد و دو ملت از مجموع هفتاد و سه فرقهٔ اسلام را از تعصب و نادانی بدان و عذرشان را بپذیر، چه طریق یگانهٔ حق را نشناختند و به راه پندار و خرافات رفتند و گمراه شدند.

***کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند**
(حافظ)

رخ اندیشه، زلف سخن: اضافه‌ی استعاری

☑ **معنی:** از آن روز که گیسوی عروس سخن را با شانهٔ قلم آرایش دادند، هیچ سخن‌سرائی مانند حافظ از چهرهٔ بکر هنر پرده برنگرفت و جمال او را آشکار نساخت.

***اگر چند سیمرغ ناهار بود تن زال پیش اندرش خوار بود**
(شاهنامه)

ناهار: گرسنه **زال:** پدر رستم، قهرمان شاهنامه

☑ **معنی:** هرچند سیمرغ گرسنه بود؛ اما تن زال در نظرش بسیار کوچک و حقیر بود و از خوردن آن صرف نظر کرد.

***به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها**
(حافظ)

بو: امید **آخِر:** سرانجام، عاقبت **صبا:** باد بهاری

طّره: موی آراسته بر پیشانی **جعد:** موی پیچان و گره‌گیر

☑ **معنی:** به امید آن که باد صبا گرهی از آن زلف بگشاید، تا عطری از آن برای ما بیاورد، چقدر دل‌ها از انتظار خون شد.

***پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور نقشبندی نه به شنگرف کند یا زنگار**
(کلیات سعدی)

دستور: وزیر **گنجور:**ثروتمند
نقشبندی: نقاشی، تصویرگری **زنگار:** اکسید مس، رنگ سبز.
شنگرف: ماده‌ای سرخ‌رنگ که در نقاشی به‌کار می‌برند
☑ **معنی:** خداوند نه به کمک وزیر و ثروتمندی حکم می‌راند و نه به کمک رنگ سبز و سرخ تصویرگری می‌کند و می‌آفریند.

***هر که علم شد به سخا و کرم بند نشاید که نهد بر درم**
(گلستان)

عَلَم شدن: کنایه از معروف و مشهور شدن **نشاید:** شایسته نیست
بند بر درم نهادن: حبس کردن پول (کنایه از خرج نکردن و نبخشیدن آن به دیگران)
☑ **معنی:** هرکس به بخشش معروف شد، شایسته نیست که از خرج کردن پول خود دریغ کند.

***چو کاری بی‌فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید**
***وگر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است**
(گلستان)

بی‌فضول: بدون دخالت **نشاید:** شایسته نیست **و:** در مقابل
☑ **معنی:** وقتی کاری بدون دخالت من انجام شود شایسته نیست دربارهٔ آن حرفی بزنم؛ ولی اگر ببینم در مقابل نابینایی، چاهی وجود دارد ساکت بودن خود را گناه می‌دانم. (هر جا لازم باشد سخن می‌گویم.)

***آن که جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کند روز میدان آن که بگریزد به خون لشکری**
(گلستان)

به خون خود بازی‌کردن: کنایه از جان خود را از دست دادن.
به خون لشکری: موجب کشته‌شدن لشکر می‌شود.
☑ **معنی:** کسی که به جنگ روی می‌آورد در میدان جنگ جان خود را از دست می‌دهد و آن‌کس که می‌گریزد موجب کشته‌شدن سپاهیان خود می‌شود.

***هیچ صیقلی نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد**
(همان)

صیقل: جلادهنده **بدگهر:** بد اصل
☑ **معنی:** به عنوان مثال آهنی که بداصل باشد نمی‌توان آن را خوب جلا داد.

***سگ به دریای هفت‌گانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد**
دریای هفت‌گانه: در قدیم، پیش از اسلام اقوام مختلف از آن جمله عرب‌ها و هندوان، هفت دریا را روی

زمین می‌شناخته‌اند و آنها عبارت بودند از: دریای اخضر، دریای عمان، دریای قلزم (بحر احمر)، دریای بربر، دریای اقیانوس، دریای قسطنطنیه (بحرالروم) دریای اسود، بعضی نیز دریای چین، دریای مغرب، دریای روم، نیطس، دریای طبریه، دریای جرجان و دریای خزر را نام برده‌اند.

☑ **معنی:** به عنوان مثال اگر سگ را در دریای هفت‌گانه بشویی وقتی که خیس می‌شود آلوده‌تر می‌شود. و پلیدی آن نه تنها از بین نمی‌رود بلکه بدتر می‌شود.

***از من بگوی حاجی مردم‌گزای را — کو پوستین خلق به آزار می‌درد**
***حاجی تو نیستی، شترست از برای آنک — بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد**

(همان)

مردم‌گزای: آزاردهندهٔ مردم — **پوستین خلق دریدن:** کنایه از غیبت کردن.

☑ **معنی:** از طرف من به حاجی مردم‌آزار که غیبت مردم می‌کند، بگو که حاجی واقعی تو نیستی بلکه شتر است؛ چرا که او خار می‌خورد و بار می‌برد.

***پسری را پدر نصیحت کرد — کای جوان بخت، یادگیر این پند**
***هرکه با اهل خود وفا نکند — نشود دوست‌روی و دولت‌مند**

(همان)

اهل: خانواده — **دوست‌روی:** محبوب — **دولتمند:** ثروتمند

☑ **معنی:** پدر، پسری را نصیحت کرد و گفت: ای جوان بخت! این پند را بیاموز که هرکس به خانوادهٔ خود وفادار نباشد، محبوب و ثروتمند نمی‌شود.

***آن شنیدی که شاهدی به نهفت — با دل از دست‌رفته‌ای می‌گفت:**
***تا تو را قدر خویشتن باشد — پیش چشمت چه قدر من باشد؟**

شاهد: زیبارو، معشوق — **به نهفت:** پنهانی

دل از دست‌رفته: عاشق — **قدر:** ارزش

☑ **معنی:** آیا این را شنیده‌ای که معشوقی پنهانی به عاشقی می‌گفت: تا وقتی که وجود خودت برایت باارزش باشد، من در نظرت بی‌ارزشم. (عاشق باید در راه عشق از وجود خودش نیز بگذرد و پاک‌باخته باشد.)

***خداترس را بر رعیّت گمار — که معمار ملک است پرهیزگار**
***بداندیش توست آن و خونخوار خلق — که نفع تو جوید در آزار خلق**

(بوستان)

معمار: بر وزن مفعال (صیغه مبالغه) است به معنی بسیار آباد کننده.

خونخوار: دشمن — **بداندیش:** دشمن

☑ **معنی:** خداترس را حاکم کن؛ زیرا فرد خداترس و پرهیزگار آبادکنندهٔ سرزمین توست. آن‌کس که به نفع تو مردم را آزار می‌دهد دشمن تو و مردم است.

***مکن به نامه سیاهی نگاه در من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟**
(حافظ)

تامه سیاهی: کنایه از گناهکاری
ملامت: سرزنش **که ....** : استفهام انکاری:کسی آگاه نیست.
☑ **معنی:** مرا به گناهکاری سرزنش مکن. چه کسی به تقدیر آینده‌ی خود آگاه است؟

***چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز شاخ گوزنان برآمد خروش**
(شاهنامه)

سوفار: تیر **شاخ گوزنان:** گاهی کمان را از شاخ گوزن می‌ساختند **خروش:** فریاد
☑ **معنی:** همین که انتهای تیر به گوش رستم نزدیک شد، از کمان فریادی برخاست.

***هم آنگه یکایک ز درگاه شاه برآمد خروشیدن دادخواه**
(همان)

یکایک: ناگهان
برآمد: بلند شد **خروشیدن:** بانگ‌زدن با اعتراض، فریادزدن با پرخاش
دادخواه: خواهندهٔ داد (کنایه از کاوه آهنگر)
☑ **معنی:** در آن لحظه، ناگهان از درگاه شاه، فریاد کاوه بلند شد.

***تو نیکو روش باش تا بدسگال به نقص تو گفتن نیابد مجال**
(بوستان)

نیکوروش: درست‌کار **بدسگال:** بداندیش، دشمن **مجال:** فرصت
☑ **معنی:** تو درستکار باش تا دشمنت فرصت عیبجویی از تو را نداشته باشد.

***گفت برتر شو از بر خورشید که رطب خیره بار نارد بید**
(خلاصه‌ی حدیقه)

بار: میوه، ثمر **خیره:** بیهوده **نارد:** نیاورد
☑ **معنی:** گفت تلاش کن که از خورشید هم بالاتر بروی (تلاش کن به مقام بلندی برسی) زیرا درخت بید که درخت بی‌ثمری است هرگز خرما نمی‌دهد.
(مصرع دوم مثلی است برای انتظار نابه‌جا داشتن از چیزی.)

***صهبای یقین درکش و از دیر گمان خیز.** (اقبال لاهوری)
دیر: صومعه، معبد **دیرگمان:** اضافه‌ی تشبیهی
☑ **معنی:** شراب ایمان کامل را بنوش و دیر شک و تردید را رها کن.

***گـر بانـگ برآیـد کـه سـری در قـدمی رفـت بسـیار مگوییـد کـه بسـیار نباشـد**

(کلیات سعدی)

سردر قدم کسی رفتن: کنایه از فدا شدن جان، جان نثارکردن

☑ **معنی** جان نثارکردن در راه معشوق، بسیار نباشد. (بی‌ارزش است و فدا شدن در راه معشوق آسان است.)

***بـه لطفـی کـه دیـده اسـت پیـل دمـان نیـارد همـی حملـه بـر پیلبـان**

(بوستان)

دمان: خشمگین **نیارد:** نمی‌تواند

☑ **معنی:** به خاطر لطف و محبتی که فیل خشمگین از فیلبان دیده است، نمی‌تواند به او حمله کند.

***آن کـه مـردن پـیش چشـمش تهلکـه اسـت امـر «لاتلقـوا» بگیـرد او بـه دسـت**

(مثنوی)

تهلکه: به هلاکت انداختن

☑ **معنی:** آن‌کس که مرگ جسمانی را هلاکت و نیستی کامل حساب می‌کند، آیه‌ی «لاتُلْقُوا بِأَیدیکُمْ إلیَ التّهلکه» را دستاویز خود می‌سازد. بیت اشاره دارد به آیه‌ی ۱۹۴ سوره‌ی بقره (خود را با دست خود به هلاکت نیندازید.)

***ز سر شعر گلنار بگشود زود.** (شاهنامه)

شعر: گیسو مو **گلنار:** سرخ رنگ

معنی: از سر گیسوی سرخ رنگ را گشود.

***تابان به سان گوهر اندر میان خوید.** (کسایی)

خوید: گندم و جو نارس. (به معنی غله‌زار هم هست.)

معنی: مانند گوهر درخشان در میان گندم (زار) بود.

***تمیـز بایـد و تـدبیر و عقـل و آنگـه ملـک که ملـک و دولـت نـادان سـلاح جنـگ خداسـت**

(همان)

تمییز: تشخیص **تدبیر:** اندیشه، تفکر **ملک:** پادشاهی

☑ **معنی:** ابتدا باید فردی دارای قدرت تشخیص و تفکر و عقل باشد تا شایستهٔ پادشاهی شود؛ زیرا پادشاهی و حکومت نادان وسیله‌ای است برای ظلم و مبارزه با خداوند.

***گـر از بسـیط زمـین، عقـل منعـدم گـردد بـه خـود گمـان نبـرد هـیچ‌کـس کـه نـادانم**

(همان)

بسیط: پهنه **منعدم:** نابود

استخدام یار عمومی

☑ **معنی:** اگر عقل از روی زمین محو و نابود شود هیچ‌کس گمان نمی‌کند نادان است. (حتی اگر عقل وجود نداشته باشد بازهم همه، خود را عاقل می‌پندارند و گمان نادانی به خود راه نمی‌دهند.)

***سخندان پرورده پیرکهن بیندیشد آنگه بگوید سخن**
(گلستان)

سخندان: سخن‌شناس **پرورده:** پروش یافته، باتجربه

☑ **معنی:** فرد سخن‌شناس باتجربه، زمانی سخن می‌گوید که کاملا دربارهٔ آن فکر کرده باشد.

***بپرس هرچه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی**
(همان)

ذلّ: خواری، ذلّت **دلیل:** راهنما **عزّ:** عزّت، ارجمندی

☑ **معنی:** هرچیزی را که نمی‌دانی بپرس؛ زیرا ذلت پرسیدن تو را به عزّت دانایی راهنمایی خواهد کرد.

***یاد آر ز شمع مرده یار آر**

(دیوان دهخدا)

شمع مرده : استعاره از میرزا جهانگیرخان شیرازی.
دهخدا این شعر را در رثای میرزا جهانگیرخان شیرازی، یکی از دو مدیر روزنامه‌ی صوراسرافیل که از آزادی خواهان بود و به دستور محمدعلی‌شاه او را در سال ۱۳۲۶ هـ‌ق دستگیر و با طناب در باغ شاه خفه کردند، سروده است.

☑ **معنی:** از شمع خاموش یاد کن.

***بگشود گره ز زلف زرتار محبوبه‌ی نیلگون عماری**

زرتار: زربفت، استعاره از شعاع‌های زرین خورشید **نیلگون:** لاجوردی، نیلی
عماری: کجاوه، هودج مانندی که بر پشت اسب و فیل و شتر می‌بندند و بر آن می‌نشیند و سفر می‌کنند؛ محبوبهٔ نیلگون عماری: استعاره از خورشید.

☑ **معنی:** خورشید طلوع کرد.

***مرغان نظربازِ سبک‌سیر، فروغی از دامگه خاک بر افلاک پریدند**
(همان)

مرغان..... : استعاره از عارفان **سبک سیر:** سیر و پریدنشان راحت است
دامگه خاک: اضافهٔ تشبیهی

☑ **معنی:** ای فروغی! عارفان که راه سلوک را آسان طی‌کردند از این جهان خاکی- که چون دام و تلهٔ فریبنده است - به جهان برتر صعود کردند.

***دامـن خـویش ز خـون مـژه گلشـن کـردم از فـراق تـو چـه گـل‌هـا کـه بـه دامـن کـردم**

خون مژه: استعاره از اشک خونین **گلشن کردن:** بسیار گریستن

☑ **معنی:** در فراق و دوری یار بسیار گریستم و خـون گریـه کـردم چنانکـه از اشـک فـراوان، دامـنم چـون گلشن شد. (اشک فراوان موجب رویش گل بر دامنم شد.) در بیت صنعت اغراق به کار رفته است.

***سـخت گیـرد خـام‌هـا مـر شـاخ را زآن که در خامی نشاید کاخ را**

(همان)

خام‌ها: افراد خام طبع و نارسیده **کاخ:** بارگاه حضرت شاه و فرمانروای هستی

نشاید: شایسته نیست

☑ **معنی:** افراد خام‌طبع به علایق این جهانی دلبستگی بیشتری دارند (مانند میوه‌های نرسیده که به شـاخه‌هـا چسبیده و از آن جدا نمی‌شود) زیرا در خامی شایستگی رسیدن به بارگاه فرمانروای هستی را ندارند.

***چـون بپخـت و گشـت شـیرین، لـب‌گـزان سسـت گیـرد شـاخ‌هـا را بعـد از آن**

(همان)

لب‌گزان: بسیار شیرین

☑ **معنی:** زمانی که میوه‌ها برسد و شیرین شود از شاخه‌ها جدا می‌شود. انسان هم، چنین است. زمانی که به مرحلهٔ پختگی و کمال رسید به‌راحتی دست از علایق این جهان می‌کشد.

***این زبـان چـون سـنگ و هـم آهـن‌وش اسـت و آنـچ بجهـد از زبـان چـون آتـش اسـت**

(همان)

آهن‌وش: مانند آهن

☑ **معنی:** زبان مانند سنگ و آهن است و آنچه از آن بیرون می‌آید آتش است یعنی سخن مانند آتـش (سـوزاننده) است. (همانطور که بر اثر برهم خوردن سنگ چخماق و آهن، اخگر تولید مـی‌شـود، از حرکـت زبـان و تکلـم اشخاص ادب ناآموخته نیز فتنه و غوغا پدید می‌آید.)

***ای حیـات عاشـقان در مردگـی دل نیـابی جـز کـه در دل بردگـی**

(همان)

دل نیایی: صاحبدل نمی‌شوی **دل‌بردگی:** عاشقی، عاشق شدن

☑ **معنی:** ای مدّعی عاشقی! بدان که حیات واقعی عاشـقان مـردن اسـت در راه معشـوق و تـا بـه معشـوق حقیقی دل ندهی، صاحب‌دل نشوی.

***جبرئیـل مقـیم آسـتانت افـلاک، حـریم بارگاهـت**

(همان)

مقیم: ساکن، اقامت‌کننده

☑ **معنی:** جبرئیل در آستان و بارگاه تو ساکن است و افلاک بارگاه توست. (مقام تو بسیار والاست.)

***ای طـــــاق نهـــــم رواق بـــــالا بشکســـــته ز گوشـــــه‌ی کلاهـــــت**
(همان)

طاق نهم: به عقیدهٔ گذشتگان، طاق نهم، همان فلک‌الافلاک یا فلک نهم است که بر افلاک دیگر احاطه دارد.

☑ **معنی:** تو آن چنان بلندمقامی که گوشهٔ کلاهت بالاتر و برتر از فلک نهم است.

***چـه اندیشـی از خـود کـه فعلـم نکوسـت از آن در نگـرکن کـه توفیـق اوسـت**
(بوستان)

فعل: عمل **توفیق:** موافق شدن ارادهٔ خداوند با خواست بنده.

☑ **معنی:** چرا فکر می‌کنی کار نیکی که انجام می‌دهی، منوط به توست درحالی که توفیق الهی عامل اصلی آن است.

***ز یزدان دان نـه از ارکـان کـه کوتـه‌دیـدگی باشـد که خطـی کـز خـرد خیـزد، تـو آن را از بنـان بینـی**
(دیوان سنایی)

ارکان: ج رکن، عناصر **کوته‌دیدگی:** کوتاه بینی **بنان:** انگشت

☑ **معنی:** عامل اصلی هرکاری که انجام می‌دهی را خداوند بدان نه ارکان طبیعی؛ زیرا کوتاه‌بینی است اگر خطی را که مبدأ آن عقل است، از انگشتان بدانی.

***ور امروز انـدر ایـن منـزل تـو را جـانی زیـان آمـد زهی سـرمایه و سـودا کـه فـردا زآن زیـان بینـی**
(همان)

این منزل: کنایه از دنیا **سودا:** سود و منفعت **فردا:** روز قیامت

☑ **معنی:** اگر در این دنیا در راه دین خدا ضرر و زیانی به جان تو وارد شود، در روز قیامت سود فراوانی به خاطر این زیان، نصیب تو خواهد شد.

***عطـا از خلـق چـون جـویی، گـر او را مـال‌ده گـویی به سـوی عیـب چـون پـویی، گـر او را غیـب‌دان بینـی**
(همان)

عطا: بخشش **مال‌ده:** دهندهٔ مال **غیب‌دان:** آگاه به اسرار نهانی

☑ **معنی:** اگر بخشش و مال‌دهی را از مردم بدانی و خلق را آگاه به اسرار عالم نهان به حساب‌آوری، راه و اندیشه‌ی نادرستی در پیش گرفته‌ای.

***عنـان‌گیـر تـو گـر روزی جمـال درد دیـن باشـد عجـب نبـود کـه بـا ابـدال خـود را هـم‌عنـان بینـی**
(همان)

عنان‌گیر: زمام‌دار، هدایت‌کننده

ابدال: نیکان، برگزیدگان **هم‌عنان:** برابر، همراه، هم‌سنگ.

☑ **معنی:** اگر دین، هدایت‌کننده‌ی تو باشد جای تعجب نیست که تو با نیکان همراه و برابر شوی.

***همـــه روز را روزگـــار اســـت نـــام یکـــی روز دانـــه اســـت و یـــک روز دام**
(نظامی)

☑ **معنی:** سپری‌شدن روزها درپی هم را روزگار می‌نامند؛ درحالی که یک روز دانه و یک روز دام است و هر روز موجب فریب و سرگرمی توست.

***یکـــی روز مـــرد آرزومنـــد نـــان دگـــر روز بـــر کشـــوری مرزبـــان**
(همان)

مرزبان: حکمران، حاکم.

☑ **معنی:** رسم دنیا چنین است که آدمی یک روز در آرزوی نان است و نیازمند و روز دیگر حاکم و فرمانروای کشوری است. (یک روز فقیر است و روز دیگر ثروتمند).

***از این شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد**

☑ **معنی:** از شاه زمان تعجب دارم که چرا همهٔ وجود حافظ را به خاطر این شعر تازهٔ شیرین با طلا نمی‌پوشاند.

***اگرچـه احسـان، آزادگـی اسـت انـدر مـال ولیـک بنـدگی انـدر قبـول احسـان اسـت**
(حافظ)

احسان: بخشش **قبول:** پذیرش

☑ **معنی:** اگرچه، بخشش، نشانهٔ آزادگی است؛ اما پذیرفتن بخشش دیگران به منزلهٔ بندگی است.

***برآمـــد زاغ رنـــگ و مـــاغ پیکـــر یکـــی میـــغ از ســـتیغ کـــوه قـــارن**
***چنـــان‌چـــون صـــد هـــزاران خـــرمن‌اتـــر کـــه عمـــدا درزنـــی آتـــش بـــه خـــرمن**
(منوچهری)

زاغ رنگ: سیاه **ماغ پیکر:** ابر عظیم **تیغ:** قله

کوه قارن: کوهی در مازندران **چنان چون:** مانند (ادات تشبیه)

☑ **معنی:** ابری سیاه و عظیم از قلهٔ کوه قارن پدیدار شد، گویی که صدهزار خرمن تر را به عمد آتش زده باشی.

***بـس خـوب را کـه از پـی معنـی زشـت او صـورت بـدل کننـد بـه زیـر غطـای خـاک**
(گزیده اشعار سیف فرغانی)

غطا: پوشش، پرده **بدل کردن:** عوض کردن

☑ **معنی:** امور پسندیدهٔ بسیاری را که حقیقت بدی در پی دارد و موافق منافع این جهانی نیست در سپس پرده جهان خاکی، موافق طبع خود تغییر می‌دهند.

***بلقـیس‌وار عـدل سـلیمان طلـب مکـن کـز ظلـم هسـت سـیل عـرم در سـبای خـاک**
(همان)

بلقیس: ملکهٔ سرزمین سبا **عرم:** نام سدی که بلقیس در سرزمین سبا، در میان دو کوه، با

استخدام یار عمومی

سنگ و قیر ساخته بود و بدان وسیله آب باران را جمع و قسمت می‌کرد، در آیـه ۱۶ سـورهٔ سـبا بـه آن اشـاره شده است. بعد از مرگ بلقیس چون قوم سبا طغیان کرد، خداوند موشان را برایشان مسلط ساخت و آن بند را سوراخ کردند و سیل در شهر ایشان افتاد و ایشان و سراهایشان را ویران کرد.

☑ **معنی:** تو در این دنیا مانند بلقیس در پی عدل سلیمان نباش؛ زیرا سرانجام ظلم و ستم، نابودی و ویرانی است.

***آتش خـورم بـه سـان شـتر مـرغ کـاب و نـان　　مسـموم حادثـات شـد انـدر وعـای خـاک**

(همان)

آتش خوردن: کنایه از روز خوش نداشتن، ناگوار بودن زندگی. تشبیه آتش به شترمرغ، سرخی آتش مانند سرخی نوک شترمرغ و سیاهی زغال مانند هیکل آن.

حادثات: ج حادثه، اتفاقات　　**وعا:** ظرف

☑ **معنی:** من به جای غذا، آتش می‌خورم؛ زیرا غذا در ظرف این دنیـای خـاکی آلـوده‌ی حـوادث شـده و برایم ناگوار است. (مقصود این است که به سبب اتفاقات ناگوار دنیا، روز خوش ندارم.)

***گویی زمان شـده سـت کـه از هیضـه قـی‌کنـد　　کـز حـد بشـد ز خـوردن خلـق، امـتلای خـاک**

(همان)

هیضه: ثقل سرد، سنگینی معده　　**قی‌کردن:** استفراغ کردن

ابتلا: پرشدن، آکنده‌شدن

☑ **معنی:** گویی زمان آن فرا رسیده که جهان خاکی به سبب سنگینی معده قی کند: زیرا بیش از حد خـون مردم را خورده و معده‌اش پر شده است. (روزگار بسیار ناگوار است.)

***دسـتم نـداد قـوت رفـتن بـه پـیش دوسـت　　چنـدی بـه پـای رفـتم و چنـدی بـه سـر شـدم**

(کلیات سعدی)

دست ندادن: ممکن نشدن　　**به سررفتن:** با ذوق و اشتیاق رفتن.

☑ **معنی:** توان رفتن پیش محبوب برایم میسر نشد، زمانی با پای رفتم و زمانی با اشتیاق و شتابان رفتم.

***تـا رفتـنش ببیـنم و گفتـنش بشـنوم　　از پـای تـا بـه سـر همـه سـمع و بصـر شـدم**

(همان)

از پای ... : کنایه از تمام وجود　　**سمع:** گوش　　**بصر:** چشم

☑ **معنی:** برای اینکه رفتن محبوبم را بنگرم و سخنانش را بشنوم تمام وجودم گوش و چشم شد.

***بیـزارم از وفـای تـو یـک روز و یـک زمـان　　مجمـوع اگـر نشسـتم و خرسـند اگـر شـدم**

(همان)

مجموع: آسوده خاطر　　**خرسند:** راضی، خوشحال

☑ **معنی:** نسبت به تو وفادار نبودم اگر یک لحظه آسوده‌خاطر و آرام و یک زمان راضی، زندگی کرده باشم.

***گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم**
(همان)

مس: استعاره از وجود

اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل‌تر سازد، مفید و مؤثر.

☑ **معنی:** به من می‌گویند: ای سعدی! چهره‌ی شاداب تو را چه کسی زردگونه و پژمرده کرده است؟ می‌گویم: اکسیر عشق بر مس وجودم اثر کرد و ارزشمند شدم و زردی رخسارم از آن است.

***اینان که بر این گوشه‌ی بامند، چه نامند؟ تا چند بر این طارم فیروزه خرامند؟**
(خواجوی کرمانی)

طارم : خانه را گویند که از چوب سازند همچو خرگاه و غیره

طارم فیروزه: خانه آبی رنگ: استعاره از آسمان

☑ **معنی:** اینها که بر این گوشهٔ بام (استعاره از آسمان) هستند، نامشان چیست؟ تا کی می‌خواهند بر آن با ناز و خرامان در حرکت باشند.

***در عین علوند، مگر آتش مخصند؟ یا آب حیاتند که در عین ظلامند؟**
(همان)

علو: بلندی **ظلام:** تاریکی، سیاهی

☑ **معنی:** همیشه در بلندی هستند، شاید آتش‌اند یا اینکه آب حیاتند و یا تاریکی محض‌اند.

***نقشی نه مصور به تصاویر طبایع جسمی نه مرکب به تراکیب عظامند.**
(همان)

مصّور: تصویرشده، نقاشی‌شده **عظام:** استخوان **طبایع:** ج طبیعت

☑ **معنی:** این‌ها نقشی هستند که مانند طبیعت‌های دیگر نقاشی نشده‌اند و جسمی هستند که مانند استخوان‌ها و پوست ترکیب نشده‌اند. آفرینش اینها با دیگر آفریده‌ها متفاوت است.

***بیرون ز حواسند نه محروس اناسند فیاض عقولند نه فایض چو غمامند**
(همان)

بیرون: خارج **محروس:** حراست‌شده، حفظ‌شده **اناس:** مردم، ج ناس

فیاض: بخشنده **فایض:** فیض‌دهنده، فرو ریزنده **غمام:** ابر

☑ **معنی:** با حواس درک نمی‌شوند و توسط مردم حفظ نمی‌شوند، عقل‌ها را می‌بخشند نه که مانند ابر فروریزنده باشند.

***در عین خیالند و تو گویی که خیالند ویـن نیز خیال است که امثال انامند**
(همان)

خیال: گمان، وهم **امثال:** مثل و مانند **انام:** ج نوم، خواب

استخدام یار عمومی

☑ **معنی:** انگار آنها مانند خیال‌اند و یا حقیقتاً خیال‌اند و اینکه مثل خواب هستند نیز خیال است.

این چند بیت در توصیف ستارگان است.

***سر نگویم هین رها کن پای من فهم کو در جمله‌ی اجزای من؟**
(همان)

سرّ: راز **هین:** شتاب کن، زود باش.

☑ **معنی:** من در کوزهٔ ابتلا سرنگون شده‌ام، شتاب کن، زود باش! پایم را رها کن. یعنی دست از من بردار اصلاً آیا ذره‌ای هوشیاری عافیت‌طلبانه در من سراغ دارید؟ معلوم است که ندارید. چون من عاشق بی‌خویش عافیت‌سوزی هستم که در باب منافع شخصی حتی یک رگم هشیار نیست.

***من نخواهم زد دگر از خوف و بیم این چنین طبل هوا زیر گلیم**
(همان)

طبل زیر گلیم زدن: کنایه از پنهان کردن امری آشکار

طبل هوا...: اخفای عشق درحالی که عشق ذاتاً غمّاز و کشّاف اسرار درون عاشق است.

☑ **معنی:** من زین پس با ترس و هراس و به‌طور نهانی دیگر عشق نمی‌ورزم.

***برنهاده خدای در معراج بر سر ذاتش از لعمرک تاج**
(سنایی)

☑ **معنی:** خداوند در معراج بر سر ذات پیامبر(ص) از لَعَمْرُک تاج نهاده است. این بیت اشاره دارد به آیه‌ی «لَعَمْرُک إنَّهم لَفی سَکَرتهم یَعمْهون» ۱۵/۷۲. ای محمد(ص)! قسم به جان تو که این مردم همیشه در شهوات و گمراهی خود خواهند بود.

***دو جهان پیش همتش به دو جو سرّ مازاغ و ماطغَی بشنو**
(همان)

دو جهان: دنیا و آخرت **به دو جو:** با دو جو برابر بود، کنایه از بی‌ارزشی

سرّ مازاغ...: از هر دو جهان چشم پوشید.

بیت اشاره دارد به آیه‌ی «مازاغَ وَما طَغی» ۵۳/۱۷: چشم پیامبر(ص) به هیچ سو ننگریست و بیرون نشد از آنچه خدای فرموده بود.

***زین سمج تنگ، چشم چو چشم اکمه است زین بام گشت پشتم چون پشت پارسا**
(همان)

سمج: سوراخ **سمج تنگ:** استعاره از زندان **اکمه:** کور مادرزاد

زین بام: استعاره از سقف زندان **چون پشت پارسا:** کنایه از خمیده بودن کمر

☑ **معنی:** تاریکی زندان موجب شده که من چون نابینایی جایی را نبینم و کوتاهی سقف آن موجب شده که کمرم چون زاهدان که مدام به عبادت مشغولند و در برابر خداوند خمیده قامتند، خم شود.

***آن گـــوهری حســـامم در دســـت روزگـــار کـــاخر بـــرونم آرد یـــک روز در وغـــا**
(همان)

گوهری: باارزش **حسام:** شمشیر **وغا:** جنگ

☑ **معنی:** من آن شمشیر باارزش در دست روزگارم که سرانجام در روز جنگ مرا بیرون خواهد آورد. سرانجام ارزش من نمایان خواهد شد و سودمند خواهم بود.

***ابـــر بهـــاری ز دور، اســـب برانگیختـــه وز ســـم اســـب ســـیاه، لؤلـــؤ تـــر ریختـــه**
(منوچهری)

اسب سیاه: استعاره از ابر بهاری **لؤلؤ تر:** استعاره از قطرات باران

برانگیخته: حرکت داده

☑ **معنی:** ابر بهاری شروع به حرکت کرده و از سم این اسب (ابر بهاری) قطرات باران ریزان است.

***در دهـــن لالـــه بـــاد ریختـــه و بیختـــه بیختـــه مشـــک ســـیاه، ریختـــه درّ ثمـــین**
(همان)

لاله: گل لاله **مشک سیاه:** استعاره از سیاهی گل لاله **بیخته:** الک کرده

درّ: مروارید **ثمین:** گرانبها، استعاره از قطرات باران

مشک: ماده‌ای خوشبو و سیاه.

☑ **معنی:** باد در دهان گل لاله، مشک سیاه الک کرده و مروارید گرانبها ریخته است. بیت اشاره دارد به سیاهی (داغ) گل لاله که قطرات باران روی آن ریخته شده است.

***گشـــت نگـــارین تـــذرو پنهـــان در مرغـــزار همچـــو عروســـی غریـــق در بـــن دریـــای چـــین**
(همان)

تَذَرْو: قرقاول، عندلیب **غریق:** غرق شده.

☑ **معنی:** تذرو زیبا در چمن‌زار پنهان شد مانند عروسی که در ته دریای چین غرق شود.

***برگـــل تـــرعن‌دلیـــب، گـــنج فریـــدون زده اســـت لشـــکر چـــین در بهـــار، خیمـــه بـــه هـــامون زده اســـت**
(همان)

عندلیب: بلبل **گنج فریدون:** آوایی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون، استعاره از آواز پرندگان

لشکر چین: استعاره از سبزه‌ها **هامون:** دشت، صحرا **تر:** تازه

☑ **معنی:** برگل تازه و شکوفا بلبل به آوازخوانی مشغول است. دشت و صحرا پر از سبزه‌هاست.

***ســـعدی از ســـرزنش غیـــر نترســـد، هیهـــات غرقـــه در نیـــل چـــه اندیشـــه کنـــد بـــاران را**
(کلیات سعدی)

هیهات: دور است **غرقه:** غرق شده.

☑ **معنی:** سعدی از سرزنش دیگران و غیر از دوست نمی‌ترسد همان‌طور که کسی که در رود نیل غرق

استخدام یار عمومی

شده است از باران نمی‌ترسد (آنکه به بلای بزرگی گرفتار شده از حوادث کوچکتر نمی‌ترسد.)

***به زندان قفس، مرغ دلم چون شاد می‌گردد مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد**
(دیوان فرّخی یزدی)

مرغ دل: اضافهٔ تشبیهی **زندان قفس:** اضافهٔ تشبیهی **مگر:** شاید
بند غم: اضافهٔ تشبیهی.
☑ **معنی:** دلم چگونه در قفس دنیا شاد باشد، شاید روزی که از این زنجیر غم آزاد شود.

***چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من ور بگویم «دل بگردان» رو بگرداند ز من**
(حافظ)

خاک راه: خوار و بی‌مقدارشدن **دامن افشاندن:** کنایه از دوری‌کردن
دل‌گرداندن: کنایه از متوجه‌شدن **روگرداندن:** کنایه از دوری کردن و توجه نکردن.
☑ **معنی:** وقتی خود را در مقابل او خوار و ذلیل می‌کنم از من دوری می‌کند و اگر بگویم که به من توجه کن از من کناره می‌گیرد.

***گر چو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند ز من**
(همان)

جان برآمدن: کنایه از مردن **بازماندن:** باقی‌ماندن
شیرین: ایهام دارد: ۱- شیرین نام معشوق فرهاد ۲- دل‌پذیر
☑ **معنی:** اگر مانند فرهاد به اندوه، بمیرم، مهم نیست؛ زیرا حکایت‌های دل‌پذیر فراوانی از من به یادگار می‌ماند.

***عارض رنگین به هرکس می‌نماید همچو گل ور بگویم «باز پوشان» باز پوشاند ز من**
(همان)

عارض: رخسار **رنگین:** زیبا **بازپوشان:** بپوشان، پنهان کن.
☑ **معنی:** چهرهٔ زیبای چون گل را به هرکس نشان می‌دهد و اگر بگویم چهره‌ات را بپوشان، آن را از من پنهان می‌کند.

***هرکاو شراب فرقت روزی چشیده باشد داند که سخت باشد قطع امیدواران**
(کلیات سعدی)

فرقت: فراق، جدایی **شراب فرقت:** اضافهٔ تشبیهی
قطع: بریدن، قطع امید، ناامیدی
☑ **معنی:** هرکس روزی به جدایی از معشوق گرفتار شده باشد، می‌داند که ناامید کردن امیدواران سخت است.

***ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران**
(همان)

دیرماندن: طول کشیدن، دیر سپری شدن.

☑ **معنی:** ای صبح شب زنده‌داران بسیار خسته شدم به این دلیل که مانند شب روزه‌داران دیرگذشتی و سخت سپری شدی.

***آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل همه در سایه‌ی گیسوی نگار آخر شد**
(حافظ)

نگار: یار، معشوق **آخر:** پایان، تمام

☑ **معنی:** آن آشفتگی شب‌های طولانی فراق و غم دل در سایه‌ی گیسوی یار به پایان رسید.

***روی کسی سرخ نشد بی‌مدد لعل لبت بی‌تو اگر سرخ بود از اثر غازه بود**
(دیوان شمس)

لعل: سنگ قیمتی سرخ رنگ **لعل لب:** اضافه‌ی تشبیهی **غازه:** سرخاب.

☑ **معنی:** بدون وصال تو ای معشوق چهرهٔ کسی سرخ نمی‌شود و اگر چنین باشد ظاهری است و از اثر عشق نیست.

***غم دل به کس نگویم که بگفت رنگ رویم تو به صورتم نگه کن که سرایرم بدانی**
(کلیات سعدی)

سرایر: ج سریره، رازها.

☑ **معنی:** غم خود را به کسی نمی‌گویم؛ چرا که رنگ چهره از راز درونم خبر می‌دهد. تو به چهره‌ام نگاه کن تا راز دلم را بدانی. (شبیه این مضمون: رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون).

***برق با شوقم شراری بیش نیست شعله، طفل نی سواری بیش نیست.**
(همان)

شوق: اشتیاق **شرار:** جرقهٔ آتش

با: در برابر، در مقایسه با

☑ **معنی:** برق در برابر اشتیاق من در عشق مانند جرقهٔ آتش، ناچیز و بی‌ارزش است و شعله مانند طفل نی‌سواری، ناتوان و حقیر است.

***در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور**
(حافظ)

مغیلان: مخفف ام غیلان، بوته‌های بزرگ خار در صحرای عربستان

☑ **معنی:** اگر به آرزوی رسیدن به کعبه در بادیه راه بسپری، اگر خار مغیلان بارها در پای تو بخلد، غمگین مباش که دیدار خانه‌ی خدا به تحمل این رنجها می‌ارزد.

***کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟**
(شاهنامه)

شهریار: پادشاه **نابکار:** گناهکار

☑ **معنی:** کیکاووس گفت اگر یکی از این دو (سیاوش و سودابه) گناهکار باشد چه کسی پس از این ماجرا، مرا شاه خواهد خواند؟ (بیت اشاره دارد به عاشق شدن سودابه بر سیاوش).

***بترس از جهاندار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مغاک**
(همان)

جهاندار: دارندهٔ جهان **یزدان پاک:** خداوند پاک
مغاک: گودال، جای فرو رفته و گود
☑ **معنی:** از خداوند پاک و صاحب جهان بترس و عقل خود راتباه مکن.

***که مرد ار چه بر ساحل است ای رفیق نیاساید و دوستانش غریق**
(بوستان)

ار: اگر **و:** در حالی که **غریق:** غرق
☑ **معنی:** ای دوست! دوست واقعی کسی است که اگر چه خودش در ساحل آرامش و راحتی باشد، درحالی که دوستانش در دریای مشکلات و دشواری‌ها غرق باشند، هرگز احساس آرامش نکند.

***تندرستان را نباشد درد ریش جز به همدردی نگویم درد خویش**
(همان)

ریش: زخم، جراحت.
☑ **معنی:** تن‌درستان درد ناشی از زخم را درک نمی‌کنند و باید درد و رنج را به هم‌درد گفت.

***مشو غرّه بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش**
(همان)

غرّه: مغرور، فریفته **پندار:** گمان
☑ **معنی:** به سبب تشویق افراد نادان و گمان خودت نسبت به زیبایی سخنت مغرور نشو.

***ملک سپاه به راهی برد که دیو درو شمیده گردد و گمراه و عاجز و مضطر**
(فرخی سیستانی)

شمیده: گمراه
☑ **معنی:** شاه، سپاه را به راهی می‌برد که دیو در آن راه، آشفته و گمراه و عاجز می‌شود (موجب نابودی سپاه می‌شود.)

***آه و دردا که اکنون برهمنان همه هند جای سازند بتان را دگر از نو به بهار**
(پرنیان هفت رنگ)

بهار: بت‌خانه **برهمنان:** جمع برهمن پیشوایان، روحانی هندوان.
☑ **معنی:** افسوس که هندوان بار دیگر بتان را در بتخانه قرار می‌دهند.

***بـــا کـــاروان حلّـــه بـــرفتم ز سیســـتان بـــا حلـــه‌ای تنیـــده ز دل بافتـــه ز جـــان**
(همان)

حلّه: جامهٔ نو، پوستین از برد یمانی و جز آن

☑ **معنی:** با کاروانی از جامهٔ نو از سیستان حرکت کردم، جامه‌یی که آن را با دل و جان باخته بودم.

این شعر در توصیف شعر است.

***بـــار ولایـــت بنـــه از گـــاو خـــویش بـــیش بـــدین شـــغل میـــاز و مـــدن**
(کسایی مروزی)

بیش: دیگر **یازیدن:** میل کردن

دنیدن: دویدن به نشاط، خرامیدن **گاو:** پهلو

☑ **معنی:** بار ولایت و حکومت را از گردن خود بردار و دیگر به این کار روی نیاور و نپرداز. (دیگر به کار حکومت و حکمرانی نپرداز)

***پزشـــکی کـــه باشـــد بـــه تـــن دردمنـــد ز بیمـــار چـــون بـــاز دارد گزنـــد؟**
(شاهنامه)

باز دارد: مانع شود **گزند:** آسیب

☑ **معنی:** پزشکی که خود، بیمار و دردمند باشد چگونه می‌تواند بیمار را از آسیب باز دارد؟

***شـــیر بیـــنم شـــده متـــابع رنـــگ بـــاز بیـــنم شـــده مطـــاوع خـــاد**
(مسعود سعد سلمان)

مطاوع: پیرو **خاد:** زغن **متابع:** پیرو **رنگ:** بزکوهی

☑ **معنی:** شیر متابع بزکوهی و باز پیرو زغن شده است.

***گـــر نـــایژه‌ی ابـــر نشـــد پـــاک بریـــده چـــون هـــیچ عنـــان بـــاز نپیچـــد ســـیلان را؟**
(دیوان انوری)

نایژه: گلوگاه **سیلان:** روان شدن آب

عنان باز پیچیدن: بازگشتن، روی برتافتن

☑ **معنی:** اگر گلوی ابر به طور کامل بریده نشده است پس چگونه آب روان از جاری شدن باز نمی‌ایستد؟

***نگـــه کـــرد رنجیـــده در مـــن فقیـــه نگـــه کـــردن عاقـــل انـــدر ســـفیه**
(بوستان)

رنجیده: آزرده خاطر **فقیه:** دانشمند **سفیه:** نادان

☑ **معنی:** دانشمند، آزرده‌خاطر به من نگریست، چنانکه عاقل به نادانی نگاه می‌کند.

***یکی بر طرف بام آی و مرا بین ز غم دستی به دل، دیگر به بالین**
(ویس و رامین گرگانی)

طرف: گوشه **دست بر دل:** کنایه از غم و اندوه فراوان.

☑ **معنی:** یک‌بار بر گوشه‌ی بام فرود آی و ببین که من از غم دوری تو چقدر اندوهگینم.

***بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید**
(حافظ)

بنمای رخ: نشان بده **واله:** شیفتهٔ سرگشته **مرد و زن:** مجازاً همه‌ی مردم

☑ **معنی:** ای معشوق زیبای من چهرهٔ زیبایت را نشان بده تا عدهٔ بسیاری شیفته و سرگشتهٔ تو شوند. لب به سخن باز کن تا از همهٔ مردم فریاد بلند شود.

***غرابا مزن بیشتر زین نعیقا که مهجور کردی مرا از عشیقا**
(دیوان منوچهری)

غراب: زاغ، منظور غراب‌البین یا زاغ پیسه است که عرب آن را بدشگون می‌داند
نعیق: آواز زاغ
مهجور کردن: جدا کردن، دور ساختن **عشیق:** معشوق

☑ **معنی:** ای زاغ! بیشتر از این بانگ مکن که مرا از معشوقم جدا کردی.

***چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی**
(بوستان)

زال: پیرزن، ایهام دارد ۱- به زال پدر رستم،۲- نماد پیر ضعیف
رستم: از قهرمانان شاهنامه و نماد جوانی نیرومند و قهرمان **نیندیشد:** نترسد.

☑ **معنی:** (ممدوح من) آن چنان بر جهان سایه گسترده و حکم‌رانی می‌کند که هیچ انسان ناتوانی از فرد نیرومند ترس و واهمه‌ای ندارد.

***همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو به هر ضرب که خواهی، بزن و بنوازم**
(کلیات سعدی)

بزن: ایهام دارد: ۱- کتک زدن ۲- چنگ زدن

☑ **معنی:** من مانند چنگ در برابر تو تسلیم هستم و سر را به نشانهٔ ارادت و خواستن تو در مقابلت پایین آورده‌ام. حال، تو با هر ضربه‌ای که به من می‌زنی مختاری که مرا بزنی و یا مورد محبت قرار دهی.

***مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت**
(حافظ)

مدام: ایهام تناسب دارد: ۱- پیوسته ۲- شراب
جعد گیسویت: گیسوی مجعد و زلف پیچیده و گرهگیر **جادو:** افسونگر و ساحر